



فهرست:

۲	-----	خلاصه بحث گذشته
۲	-----	گروه اول: روایات حرمت کتمان علم
۲	-----	گروه دوم: روایات وجوب کتمان علم
۴	-----	گروه سوم: کتمان مالایقبل و مالاینکر
۴	-----	۱- روایت چهارم
۵	-----	۲- روایت ۲۳
۵	-----	۳- روایت ۲۴
۶	-----	۴- روایت ۳۰
۶	-----	جمع بندی



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه بحث گذشته

دو قاعده از آیات استفاده شد که عام و خاص بودند:

الف: وجوب ارشاد.

ب: حرمت کتمان

اولین گروه از روایات، اخبار حرمت کتمان علم بود که هماهنگ با آیات حرمت کتمان علم بود. هفت هشت آیه، کتمان علم را تحریم می کرد، و این روایات نیز هماهنگ با آنها جمع شده است و بیان شد که بهترین جایی که این روایات را جمع کرده است همان باب ۱۳ ج اول ابواب علم بحار که حدود هشتاد و چهار یا هشتاد و پنج روایت را جمع کرده است.

روایاتی که در این باب است:

گروه اول: روایات حرمت کتمان علم

یک گروه از این روایات که مورد استدلال بحث حاضر است، روایاتی مثل ۱۴ و ۱۱ و ۱۹ و ۳۷ و ۳۶ و ۳۵ و ... روایاتی است که حرمت کتمان علم را بیان می کرد و مطالب و نکاتی که در کتمان علم و محدوده و دامنه اش در آیات بیان شد در این روایات هم صادق است.

اما گفته شد که در این باب، غیر از این مجموعه از روایات که به حرمت کتمان علم اشاره می کند دو سه گروه از روایات هم وجود دارد که به نحوی مخصّص این اطلاق و عام است. عمدتاً دو، سه گروه که در این ۸۴ روایت است گروه اول این روایات، هماهنگ با آیات بود همان عمومات و اطلاق قاعده حرمت کتمان علم است، اما دو سه گروه دیگر از این روایات در این باب وجود دارد که آنها نقش مخصّص و مقید را برای این قاعده کلی ایفا می کند، یا حالت تخصیص و تقیید دارند، یا حالت تخصیصی دارند.

گروه دوم: روایات وجوب کتمان علم

گروه دوم روایات، نه تنها کتمان را حرام نمی داند، بلکه آن را واجب می کند. در مورد گروه دوم بیان شد که مخصّص آنهاست و آن در جایی است که عدم کتمان و اضاءه و پخش کردن موضوع یا حکم، موجب ورود لطمه ای بر مسلمانان



یا امام یا ولی یا جریان حق می‌شود که به چند مورد از روایات اشاره شد و ده پانزده روایات در همین مورد است که می‌گویند اسرار ما را فاش نکنید و همه چیز ما را به همه نگویید و مواردی از این قبیل، که این موجب می‌شود که ما چنین و چنان شویم...، این در واقع، حرمت اضائۀ السراست و این که کتمان نه تنها حرام نیست؛ بلکه واجب است. این یک حکم استثنائی است که بر این وارد شده است که این استثناء سر جای خود محفوظ است که می‌گوید کتمان حرام است؛ ولی اگر جایی، نشر دادن و بیان یک حکم یا موضوع موجب افشای اسرار و وارد شدن لطمه‌ای بر حق باشد و لو این که این حکم مورد ابتلاست و مورد نیاز دیگری هم است، باز از گفتن منع می‌کند چون لطمه وارد می‌کند.

فرع:

در اینجا یک حالت شبه حکومتی وجود دارد و الا ممکن است بین آنها و ادله قبلی، عموم و خصوص من وجه است.

ممکن است کسی بگوید کتمان علم، حرام است و دیگری بگوید اضائۀ سر حرام است و کتمان واجب است؛ اگر صرف اینها باشد ممکن است گفته شود بین اینها عموم و خصوص من وجه است؛ برای این که دلیلی که می‌گوید کتمان، حرام است، هم حکم و هم موضوع را می‌گیرد، چه لطمه‌ای وارد شود یا نشود، دلیلی که می‌گوید کتمان، واجب است، موضوعات و احکام را می‌گیرد، در موضوعات، ماده افتراق، این است و در احکام جایی که مشکلی در کار نباشد ماده افتراق این است، اما در حکمی که بیانش، موجب لطمه‌ای هم می‌شود موجب ماده اجتماع است و در ماده اجتماع، تعارض و تساقط می‌کنند و...؛ و لذا باید گفت در مواردی که می‌گوید وجه تقدم این ادله‌ای که می‌گوید جایی که لطمه وارد می‌شود نباید گفت، وجه تقدمش را باید یکی از دو وجه ذیل گرفت:

۱- یا باید گفت، حالت حکومت دارد یعنی مفروض گرفته است که اینجا جایی است که باید گفت ولی بخاطر جهتی می‌گوید نگو.

۲- یا بخاطر این که عنوان کتمان در اینجا آمده است بنحوی به صورت عام و خاصی در بیاید.

پس گروه دوم روایاتی است که اضائۀ سر را تحریم کرده، و این هم اختصاص به آن زمان ندارد، در همه زمانها و ازمنه و امکان می‌تواند مصداق داشته باشد؛ و لذا در یک جاهایی، کتمان علم مانعی ندارد.

جالب این است که برخی از روایات، نکته ظریفی دارد مثل روایت سوم که با این گروه مرتبط است:

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلِيمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَ وَ عِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ - وَ هُوَ يَقُولُ إِنَّ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ أَنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْعِلْمَ تُوذَى رِيحٌ بَطُونِهِمْ أَهْلَ النَّارِ



فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ «فَهَلْكَ إِذَا مُؤْمِنٌ آلِ فِرْعَوْنَ - مَا زَالَ الْعِلْمُ مَكْتُومًا مُنْذُ بَعَثَ اللَّهُ نُوحًا - فَلْيَذْهَبِ الْحَسَنُ يَمِينًا وَ شِمَالًا فَوَ اللَّهُ مَا يُوْجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا هَاهُنَا»^۱

روایت سوم: کنت عند ابی جعفر، عبدالله بن سلیمان می‌گوید: خدمت امام باقر بودم، یکی از اهل بصره آمد و گفت حسن بصری می‌گوید کسانی که کتمان علم می‌کنند، گند آنها اهل جهنم را آزار می‌دهد؛ - این قصه‌ای است که خود قرآن دارد و ائمه هم دارند و واقعا اصل این قصه درست است - ولی امام موضع گرفت، فقال ابی جعفر: پس مؤمن آل فرعون که حقیقت را کتمان می‌کرد مشمول این عذاب است در حالیکه والله مدحه، در حالیکه خدا مؤمن آل فرعون را مدح کرد، «ما زال العلم مكتوماً منذ بعث الله فليذهب الحسن يميناً و شمالاً فوالله ما يوجد الله الا هاهنا».

در این روایت، امام قطعاً نمی‌خواهد بفرماید کتمان علم مطلقاً واجب یا جایز است، بلکه امام می‌خواهد بفرماید او که مطلق گفت که همه جا باید نشر داد و هیچ چیز را کتمان نکرد، این، اطلاق ندارد. در یک جاهایی نباید این کار را کرد، یقیناً امام نمی‌خواهد بگوید که همه علوم را در همه شرایط باید کتمان کرد و حسن بصری اشتباه می‌کند، نه، بلکه او می‌گوید هیچ چیز را نباید کتمان کرد و هیچ چیزی مکتوم نیست. الآن یکی از اختلافات شیعه با طوائفی از عامه همین است که شیعه می‌گوید برخی از چیزها تقیه و مکتوم شده است و عامه می‌گوید هرچه بوده، بیان شده است و اختلاف روی این اصل کلی است که کسی بگوید هیچ چیز مکتومی نداریم و تقیه‌ای در کار نیست، امام می‌فرماید یک چیزهایی را می‌توان مکتوم کرد؛ بلکه مکتوم کردنش واجب است، ولی معلوم است که همه چیز را نمی‌خواهد بگوید این معلوم است که به طور خاص و موردی کتمان واجب می‌شود.

این گروه دوم، در واقع اینها با روایات تقیه، مرتبط است، هر جایی که بیان یک موضوع یا حکمی یا حدیثی، موجب آزار و اذیت برای حق می‌شود، و ضرری متوجه جریان حق می‌شود، اینجا کتمان حرام نیست، البته در برخی موارد، واجب و در برخی جایز است. این گروه دوم که یک استثنا برای قاعده حرمت کتمان یا ارشاد جاهل زده می‌شود و و آن، جایی است که نشر و عدم کتمان، موجب افشای اسرار است و یا لطمه‌ای به جریان حق و خلاف تقیه است، در این موارد، گاهی کتمان، جایز و گاهی واجب می‌شود.

گروه سوم: کتمان ما لا یقبل و ما لا ینکر

چیزی که گفتنش، اثر ندارد و دیگران تحمل فهمش را ندارند.

۱- روایت چهارم

^۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص ۶۵.



امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «یا مُدْرِك! رَحِمَ اللهُ امْرَأً اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَيْنَا فَحَدَّثَهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ تَرَكَ مَا يُنْكُرُونَ.»^۲

رحمت خدا بر کسی که محبت مردم را به سمت ما جلب کند، فحَدَّثَهُمْ ... آنچه که قابل فهم است و می‌فهمند را می‌گوید، ولی چیزی که انکار می‌کنند و بنا نیست بپذیرند این را نمی‌گوید. ترک ما ینکرون.

بحث سندی:

سند روایت معتبر نیست.

منظور از مُدْرِك، مدرک بن حضاض است که توثیق نشده است.

بحث دلالی:

جایی که اگر امامت ائمه را بگویند می‌داند زیر بار نمی‌روند ترک ما ینکرون، مانعی ندارد، بلکه گاهی ممکن است واجب باشد، یا فلان حکم را می‌داند قبول نمی‌کنند، که در امر به معروف و نهی از منکر هم، احتمال اثرگذاری شرط بود، ولی اینجا می‌داند که قبول نمی‌کنند.

نکته:

اینجا انکار، اعم از انکار نظری است یا انکار عملی؛ نهایتاً عمل نمی‌کنند و زیر بار این نمی‌روند و این شخص، تکلیف ندارد.

۲- روایت ۲۳

امام رضا از آباءه نقل می‌کنند تا به پیغمبر می‌رسد که فرمودند: «إِنَّا أَمَرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ بِقَدْرِ عُقُولِهِمْ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ صْ أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرْنَا بِإِقَامَةِ الْفَرَائِضِ.»^۳

بحث سندی:

سنداً خالی از اشکال نیست.

بحث دلالی:

مداراة را در حد بیان مطالب هم ذکر کرده است. معنایش این است که اگر چیزی را تحمل نمی‌کنند و زیر بارش نمی‌روند، این را نگوید.

۳- روایت ۲۴

^۲ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص ۶۵.

^۳ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص ۶۹.



«كَلَّمَ النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ.»^۴

۴- روایت ۳۰

«خَالَطُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَ»^۵

بحث سندی:

شاید سنداً معتبر باشد.

بحث دلالتی:

چیزهایی که نمی‌پذیرند را لازم نیست بیان کنید.

چند روایت هم از این قبیل است که حدود هشتاد و چهار روایت است که چند روایت هم قریب به این مضمون است، البته طائفه اول که اضائه سر و امثال اینهاست، روایاتش زیاد است و نباید بحث سندی هم کرد در این بخش هم بعید نیست که این طور باشد.

بنابراین مجموعه‌ای از این روایات است که شاید بینشان روایت معتبر هم باشد و اگر سندشان معتبر هم نباشد، تعددشان خوب است و موجب جبر ضعف است و این اخبار می‌گویند اگر زیر بار یک حرفی نمی‌روند و فراتر از درک و آگاهی آنهاست، لازم نیست بگویند. و این از باب این است که ارشاد جاهل واجب است اما در یک جایی اثر نمی‌گذارد مثل امر به معروف و نهی از منکر، یا بلکه اثر معکوس می‌گذارد اینجا لازم نیست حتی در جایی که ارشاد واجب است استثنا در آنجا وارد است اگر این روایات هم نبود، این شرط، شرط عقلی است و لازم نیست روایتی هم باشد.

جمع بندی

بنابراین از این روایات، وجوب ارشاد و حرمت کتمان استفاده می‌شود؛ با دو شرط:

یک: وجوب ارشاد و حرمت کتمان، در جایی است که گفتن آدم اثر کند و طرف، تحمل داشته باشد. اگر روایات هم نبود، عقل این را می‌گفت و از شروط عقلی است که باید اثر کند و در غیر این صورت شارع قطعاً به آن تکلیف نمی‌کند.

دو: گفتن، بی‌اثر نیست، بلکه اثر معکوس دارد و ضرر می‌زند و اضائه سر است و لطمه می‌زند و خلاف تقیه است.

^۴ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص ۷۰.

^۵ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص ۷۱.



این روایات، به نحوی مخصص و مقید یا حاکم بر طائفه اول است؛ ولی مهم این است که این روایات هم اگر معتبر هم نبود حکم عقل این قیود را می‌آورد و روایات هم مؤید است. جایی که ارشاد جاهل معلوم است حتی در امور و احکام الزامی که باید بگوید ولی اینجا هیچ اثری مترتب نیست.

پس گفتنش یا اثر ندارد و یا اثر معکوس دارد که در اینجا به طریق اولی است حتی در مورد عقاید شاید به صورت تدریجی قرار دهد منتهی الضرورات بتقدم بقدرها، معنایش این است که تدریجاً این کار را نکند، باید این کار را زمینه‌سازی کند چون حکم الهی است ولی الآن گفتنش لازم نیست.

پس شرطیتش، مثل شرطیت قدرت است، شرط ارشاد جاهل، داشتن قدرت است، همین‌طور مشروط است عقلاً به احتمال تأثیر، همین‌طور مشروط است عقلاً به احتمال عدم ضرر که در امر به معروف و نهی از منکر است. پس احتمال تأثیر و عدم ضرر که در امر به معروف و نهی از منکر است در قاعده ارشاد جاهل و حرمت کتمان علم هم وجود دارد. نکته: البته خود این دو استثنا، استثنائاتی دارد:

یک: استثنای مهمش این است که جاهایی که اگر نگوید، حق مبهم می‌شود یا حضور او در اینجا ولو این‌که اینجا اثر نمی‌کند ولی به این جریان در کل دنیا اثر می‌گذارد و در این عناوین ثانوی، این قید برداشته می‌شود و امام در مسائل مستحدثه امر به معروف و نهی از منکر این نکات را آوردند می‌فرمایند: اگر سکوت عالم، یک جایی شرایط امر به معروف و نهی از منکر نیست؛ ولی اگر این عالم سکوت کند موجب مبهم شدن حق شود یا بدبین شدن به عالم را در پی دارد، می‌گوید داد بزن ولو اینجا هیچ اثری ندارد، یا این‌که اثر آنی ندارد؛ ولی اثر بلندمدت دارد؛ می‌گوید باید انجام بدهی. اینها عناوین دیگری است که امام به آن توجه داشتند و واقعا مهم بود.

مثال: وقتی حوزه ساکت بود، و اگر داد هم می‌زد، اثر نمی‌کرد دستگاه شاه برخورد می‌کرد، ولی در بلندمدت اثر می‌کند باید به آن اثر بلندمدت اثر می‌گذارد، یا این‌که اصلاً اثر نمی‌گذارد ولی این سکوت منجر به از بین رفتن حق می‌شود باید گفت؛

ولذا باید به این قائل شد که:

در ارشاد جاهل مطلقاً مستحب است و در احکام الزامی، واجب است، منتهی مشروط به چند شرط:

۱- خود شخص قدرت داشته باشد.

۲- در مخاطب اثر داشته باشد

۳- ضرر ایجاد نکند مثل امر به معروف و نهی از منکر

۴- و در جایی که می‌داند تدریجاً اثر می‌کند باید اقدام تدریجی کند.



۵- اما در جاهایی عناوین ثانویه پیدا می‌شود که سکوت و نگفتن او ولو این که گفتنش اثر ندارد ولی نگفتنش مضرات کلان سیاسی و اجتماعی دارد که طبعاً باید بگوید و اینها در متن فقه و از قواعد فقهی و شرعی این قواعد استفاده می‌شود. منتهی این شرطیت حدود و چارچوبی دارد.

۶- در جایی که اگر نگویید حق، نامعلوم باقی می‌ماند و حجت تمام می‌شود در اینجاها باید گفت.

۷- در برخی روایات هم دارد که حکمت را از جهال بازدارید و دست جاهلان ندهید، اینها در جایی است که باید روایات را بر جایی که ظرفیت ندارند، یا خلاف واقع و حقیقت را می‌فهمد، نباید گفت، چیزی که آثار سوئی دارد، راجع به فلسفه یا عرفان همین‌طور است که اگر مطلب فلسفی یا عرفانی را بگوید طرف نمی‌فهمد یا دچار کج فهمی می‌شود، اینجا نباید گفت، بنابراین، جایی که بیان یک حقیقت سخت و دشوار، تأثیرات سوء و منفی دارد و اعتقاد او را خراب می‌کند، در این موارد نباید گفت.

بنابراین؛

ارشاد و تعلیم دیگران و اعلام احکام و مسائل دینی در محدوده‌ای مستحب و در محدوده‌ای واجب است و وجوبش هم به شرط:

۱- احتمال تأثیر

۲- عدم آثار مضر جانبی.

ممکن است این آثار ضررهای جانبی داشته باشد، مثل امکان فاش شدن اسرار امام، یا ساقط شدن حکومت و یا امکان برآب شدن نقشه‌ای که طراحی کرده، یا ترتب آثار سوء بر این گفتن باشد و چون نمی‌فهمد دچار گمراهی می‌شود.

پایان.